بسم الله الرحم الرحیم

سه شنبه 21/11/93

جلسه 1113

بحث راجع به دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی بود، که عرض کردیم به نظر ما برائت از تعیین جاری هست بلامعارض.

این علم اجمالی هم که مرحوم محقق عراقی مطرح کرد که یا مثلا این صوم که محتمل التعیین هست وجوب تام دارد، یعنی واجب است اتیان به صوم حتی در حال اطعام، و یا اطعام وجوب ناقص دارد یعنی وجوب دارد در حال ترک صوم، این علم اجمالی را هم عرض کردیم منجز نیست:

اولا: چون این علم اجمالی مبتنی است بر اینکه ما حقیقت واجب تخییری را تعلق وجوب به عنوان احدهما ندانیم، بلکه قائل بشویم به اینکه حقیقت واجب تخییری یا طبق نظر مشهور هست که وجوب کل عدل عند ترک عدل الآخر، و یا حقیقت واجب تخییری آن چیزی است که محقق عراقی فرمود که طلب ناقص به هر عدلی تعلق گرفته است، یعنی سدّ باب عدم بکنیم بر اطعام مگر از آن عدمی که مقرون است به وجود صوم، که ما معتقدیم حقیقت واجب تتخییری این نیست و ذکرنا تفصیل الکلام فی مباحث الالفاظ، حقیقت واجب تخییری وجوب احدهما هست.

ثانیا: علاوه بر اینکه عرض کردیم طبق مسلک اقتضاء حتی بنا بر تصویر مشهور و محقق عراقی از وجوب تخییری این علم اجمالی که محقق عراقی ادعا کرد منحل می شود، اصل برائت از وجوب صوم مطلقا جاری است بلامعارض.

برخی از جمله خود محقق عراقی علی ما یظهر منه گفته اند این علم اجمالی بنا بر مسلک اقتضاء منجز نیست چون ترخیص در مخالفت قطعیه در آن پیش نمی آید، در مثال وجوب صوم یا اطعام که وجوب صوم محتمل التعیین است شما علم اجمالی دارید یا واجب است صوم فی حال فعل الاطعام، (اما صوم فی حال ترک الاطعام معلوم بالتفصیل هست وجوبش، آنچه که معلوم تفصیلی نیست وجوب صوم هست در حال اتیان به اطعام)، یا واجب است صوم در حال اتیان به اطعام یا واجب است اطعام در حال ترک صوم، مخالفت قطعیه این علم اجمالی ممکن نیست، زیرا شما اگر اطعام را ترک کنید علم تفصیلی دارید به وجوب صوم، دیگر علم اجمالی مطرح نیست، اگر اطعام را انجام بدهید مخالفت قطعیه نکرده اید، چون شاید اطعام واجب تخییری است و شما امتثال کرده اید این وجوب تخییری را، پس گفته می شود این علم اجمالی بنابر مسلک اقتضاء منجز نیست چون جریان اصل برائت در اطرافش مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه نیست، امکان ندارد که من این علم اجمالی را مخالفت قطعیه بکنم، اگر اطعام را ترک کنم وجوب صوم معلوم بالتفصیل می شود، اطعام را ترک نکنم و انجام بدهم خوب احتمال می دهم که واجب تخییری بود و امتثال کردم، پس اصل برائت از وجوب صوم فی حال الاطعام و اصل برائت از وجوب اطعام در حال ترک صوم ترخیص در مخالفت قطعیه نیست و بنابر مسلک اقتضاء جاری می شود.

اقول: این مطلب درست نیست، چون ما در بحث علم اجمالی گفته ایم که جریان اصل برائت در اطراف علم اجمالی خلاف ارتکاز عقلائی هست ولو مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه نباشد، مثل علم اجمالی به حرمت احد الضدین، که یا قیام بر من در این آن حرام است یا جلوس، مخالفت قطعیه اش ممکن نیست که هم قیام کنم در آن واحد و هم جلوس، و لکن در ارتکاز عقلائی این علم اجمالی منجز است چون می توانم احتیاط کنم ترک کنم هم قیام را هم جلوس را در این آن به اینکه اضطجاع کنم و بخوابم نه قیام کنم نه جلوس، و عقلاء می گویند شارع بگوید مجازی قیام کنی مجازی جلوس کنی این تناقض دارد عقلائا با آن تکلیف فعلی معلوم بالاجمال، اینجا هم همین است، درست است که مخالفت قطعیه ممکن نیست در این بحث و لکن جریان اصول در اطراف مستلزم ترخیص قطعی است در مخالفت تکلیف واقعی که معلوم بالاجمال هست، بالاخره من علم اجمالی دارم به یک تکلیفی در بین، هر کدام از این دو طرف که محتمل التکلیف است اصل برائت در او جاری بشود یعنی یقینا شارع ترخیص داد در مخالفت آن تکلیف معلوم بالاجمال ولو من قدرت ندارم که مخالفت قطعیه بکنم آن را، اینجا هم یا وجوب صوم وجوب مطلق هست اصل برائت نفی کرده این وجوب مطلق را که وجوب صوم در حال اطعام است، یا اگر وجوب صوم وجوب مطلق نیست پس اطعام وجوب ناقص دارد وجوب اطعام در حال ترک صوم هست، آن هم اصل برائت از او جاری شد، این نقض غرض است عقلائا.

فقط جواب از این تعارض اصول این بود که ما عرض کردیم که اصل برائت از وجوب اطعام در حال ترک صوم که محتمل التعیین است هیچ اثر عملی و توسعه عملیه بر مکلف ندارد و لذا جاری نمی شود تا تعارض کند با برائت از وجوب تعیینیه صوم.

پس عدم تعارض اصول به ملاک این است که برائت از وجوب اطعام در حال ترک صوم اثر عملی ندارد، نه اینکه جاری می شود در کنار برائت از وجوب تعیینی صوم و ترخیص در مخالفت قطعیه از آن لازم نمی آید، نخیر، ترخیص در مخالفت قطیعه علم اجمالی لازم نیست، بلکه برای معارضه اصول کافی است که علم اجمالی به تکلیف داریم ولو مخالفت قطعیه آن تکلیف ممکن نباشد، مثل علم اجمالی به حرمت احد الضدین.

این مطلب را هم توجه داشته باشید، نتیجه عرض ما با این اختیاری که کردیم و برائت از وجوب تعیینی صوم جاری کردیم شد توسط در تنجیز، یعنی ما برائت جاری کردیم از وجوب تعیینی صوم رفتیم اطعام کردیم اگر فی علم الله واجب باشد صوم تعیینا ما برویم اطعام بکنیم عقاب نمی شویم چون محتمل العدل را آورده ایم، ولی اگر اطعام را هم ترک کنیم عقاب می شویم این می شود توسط در تنجیز، وجوب تعیینی صوم فی علم الله توسط در تنجیز پیدا می کند بستگی دارد که ما مخالفت بکنیم این وجوب تعیینی صوم را با فعل اطعام که معذور هستیم و مستحق عقاب نیستیم، اگر مخالفت بکنیم وجوب تعیینی صوم فی علم الله را با ترک صوم و ترک اطعام مستحق عقاب خواهیم بود، این به معنای این است که ما اگر ترک کردیم صوم را و ترک کردیم اطعام را بر وجوب تعیینی صوم فی علم الله عقاب می شویم، اینطور نیست که وجوب تعیینی صوم مطلقا تأمین از عقاب داشته باشد، بلکه تأمین از عقاب بر مخالفت وجوب تعیینی صوم در صورتی است که ما محتمل العدل را که اطعام هست اتیان کنیم.

نکته: در پااین این را هم عرض کنم که فرضی که ما مطرح کردیم این بود که صوم قطعا واجب هست نمی دانیم تعیینی است وجوب آن یا تخییری است، و لکن بحث اختصاص به این دارد، مهم این است که ما احتمال وجوب تخییری بدهیم بین صوم و اطعام، که حالا اگر این وجوب تخییری نباشد گزینه دیگر چیست او مهم نیست، در فرض نبود وجوب تخییری اگر گزینه دیگر وجوب تعیینی صوم است یعنی علم اجمالی داریم یا صوم واجب تعیینی است یا صوم و اطعام وجوب تخییری هستند اصل برائت از تعیینیت صوم جاری می شود.

گزینه دیگر این باشد که یا صوم واجب تعیینی است یا اطعام واجب تعیینی است یا هر دو واجب تخییری اند، که می شود علم اجمالی ثلاثی الاطراف، ما می گوئیم اصل برائت از تعیینیت صوم جاری می شود اصل برائت از تعیینیت اطعام هم جاری می شود نتیجه اش می شود تخییر، برخلاف نظر مشهور که می گویند ما در این فرض هم باید روزه بگیریم و هم اطعام کنیم چون می گویند احتمال تعیینی بودن صوم می دهیم باید روزه بگیریم احتمال تعیینی بودن اطعام می دهیم باید اطعام هم بکنیم، اما ما اصل برائت جاری می کنیم از وجوب تعیینی صوم و وجوب تعیینی اطعام نتیجه این می شود تخییر.

یک فرض سومی هم می توانیم داشت باشیم که احتمال می دهیم هر دو هم صوم و هم اطعام با هم واجب تعیینی باشند، نمی دانیم مولا گفته صوم و اطعم معا یا گفته صم او اطعم، یعنی علم اجمالی داریم که هم صوم و هم اطعام هر دو با هم واجب تعیینی باشند که هر دو را باید بیاوریم با هم یا مخیریم بین صوم و اطعام، اینجا هم برائت از تعیینی بودن صوم و اطعام جاری می کنیم نتیجه می شود تخییر، ولی مشهور می گویند هر دو را باید بیاوریم، چون علم اجمالی داریم یا هر دو با هم به نحو جمع واوی واجبند یا یکی از این دو واجب است تخییرا، این علم اجمالی به نظر مشهور منحل نیست چون احتمال وجوب تخییری می دهیم ولی از طرف دیگر احتمال وجوب تعیینی معا را هم می دهیم، می شود دوران امر بین تعیینیت کلیهما او تخییریتهما، همان ادله ای که مشهور اقامه کرده اند بر وجوب احتیاط اینجا هم می آید، مثلا می گفتند ما نمی دانیم متعلق وجوب یا عنوان صوم هست یا عنوان احدهما است که به عنوان وجه سوم مطرح کردیم او اینجا هم می آید، وجه های دیگر هم می آید، می گویند نمی دانیم عنوان احدهما واجب است یا عنوان صوم و اطعام و این علم اجمالی منجز است.

و لکن در همه این فروض مادامی که احتمال وجوب تخییری می دهیم برائت از وجوب تعیینی صوم، برائت از وجوب تعینی اطعام، و برائت از وجوب تعیینی هر دو جاری می شود، به شرط اینکه احتمال وجوب تخییری را بدهیم.

هذا کله بالنسبة الی دوران الامر بین التعیین و التخییر.

تنبیه: گاهی در فقه ما می دانیم که اتیان به یک فعلی مسقط تکلیف است، مثلا نماز جماعت بخوانیم مسقط وجوب قرائت است اما اگر ندانیم که این از باب تخییر بین وجوب قرائت در نماز و وجوب جماعت است، یعنی ما مخیریم بین اینکه نماز فرادی بخوانیم با قرائت یا اقتداء بکنیم به نماز جماعت، می دانیم که اگر اقتداء کنیم به نماز جماعت قرائت از ما ساقط است اما این نماز جماعت به عنوان عدل واجب تخییری است یا نه واجب ما قرائت است تعیینا ولکن اقتداء به نماز جماعت مسقط تکلیف ماست نه اینکه عدل تکلیف باشد، پس ما شک می کنیم آیا اینکه در نماز جماعت شرکت بکنیم دیگر بر ما قرائت واجب نیست از باب این است که جماعت عدل الواجب است که بشود عدل وجوب تخییری، یا از باب اینکه مسقط واجب تعیینی است بدون اینکه خودش عدل الواجب باشد، اگر شک بکنیم آنوقت یک بحثی پیش می آید که عرض خواهم کرد.

قبل از اینکه آن بحث را عرض کنم مثال بزنم برای مواردی که عدل الواجب نیست ولی مسقط واجب است، ولد اکبر باید نماز پدر را قضاء کند اما اگر یک فرد دیگری مثلا ولد اصغر نمازهای پدر را قضاء کند این عدل الواجب نیست ولی مسقط واجب است، بر ولد اکبر واجب است خودش قضاء کند نمازهای پدر را مگر اینکه دیگری قضاء کند آنها را، که در این صورت تکلیف این ولد اکبر ساقط می شود، این می شود مسقط واجب بدون اینکه عدل واجب باشد.

این عدل الواجب بودن با مسقط واجب بودن ثمره هم پیدا می کند، ثمره اش این است که اگر من عاجز بشوم از آن فعل واجب مثل قرائت در نماز فرادی، برای اینکه قرائت من مثلا قرائت ملحونه و مغلوطه است عاجز هستم از قرائت صحیحه، اگر نماز جماعت عدل واجب باشد عقل می گوید بر تو واجب بود جامع بین قرائت در نماز فرادی و یا شرکت در نماز جماعت، عاجز هستی از یک عدل آن عقل می گوید باید عدل دیگر را اتیان کنی، خاصیت واجب تخییری این است که عجز از یک عدل موجب می شود عقل بگوید عدل دیگر را بیاور، اما اگر حضور در نماز جماعت مسقط واجب باشد نه عدل واجب تخییری، خوب اتیان به مسقط که بر من لازم نیست، خدایا تو به من واجب کردی قرائت در نماز را در فرض قدرت ولی من قادر نیستم بر قرائت صحیحه در نماز، عقل نمی گوید خودت را از موضوع وجوب قرائت خارج کن با شرکت در نماز جماعت، عقل این را نمی گوید، اتیان به مسقط تکلیف لازم نیست، اتیان به متعلق تکلیف لازم است، مثل اینکه مردی نمی تواند انفاق کند بر زوجه اش، طلاق مسقط تکلیف به انفاق است، وقتی که طلاق داد وجوب انفاق بر زوجه ساقط می شود، آیا طلاق که اتیان به مسقط تکلیف است واجب است؟ نخیر، طلاق نمی دهم می گویم خدایا گفتی انفقوا بالمعروف من قادر نیستم بر انفاق لا یکلف نفسا الا وسعها، اتیان به مسقط تکلیف یعنی خارج کردن مکلف خودش را از موضوع تکلیف، این لازم نیست، آنی که لازم است بر مکلف اتیان به متعلق تکلیف است، مثل این می ماند که من در وطنم روزه نمی توانم بگیرم سفر مسقط تکلیف به اداء صوم شهر رمضان است، آیا باید بروم سفر؟ اینطور نیست.

البته ما در نماز جماعت به نظرمان مسلم است که نماز جماعت مسقط نیست بلکه عدل واجب است، چون قرائت که خودش واجب ضمنی است، آنی که در مقابل جماعت شرکت کردن است نماز فرادی خواندن است، و الا قرائت در نماز که یک واجب ضمنی است، مولا اگر بخواهد حضور در جماعت را مسقط تکلیف قرار بدهد معنایش این است که به ما می گوید نماز با قرائت بخوانید مگر اینکه در جماعت شرکت کنید، خوب من اگر در جماعت شرکت کنم تکلیف به نماز ندارم؟ هر مکلفی مکلف به نماز است، حالا چه فرق می کند در نماز در مسجد و خارج مسجد می گوئید عدل واجب است، اینجا هم جماعت یا فرادی عدل واجب است، قرائت در نماز که واجب استقلالی نیست تا خودش بشود عدل واجب تخییری یا نماز جماعت بشود مسقط این وجوب قرائت، آنی که در مقابل نماز جماعت است نماز فرادی است، بحث در این است که معنا ندارد که ما حضور در نماز جماعت را مسقط بدانیم نسبت به وجوب قرائت، چون وجوب قرائت وجوبش ضمنی است و وجوب ضمنی جعل مستقل ندارد، پس شارع باید بگوید نماز با قرائت بر تو واجب است مگر اینکه نماز با جماعت بخوانی، خوب نماز با جماعت بخوانم دیگر نماز با قرائت بر من واجب نیست، خوب چه چیز واجب است، آیا هیچ چیز واجب نیست، یعنی کسی که نماز جماعت می خواند اصلا نماز بر او واجب نیست، چون فرض این است که در سفر می گوئید کسی که سفر برود در ماه رمضان روزه بر او واجب نیست، اما کسی که نماز جماعت می خواند آیا می گویید نماز بر او واجب نیست، یا نماز جماعتش مصداق آن واجب است، شارع برای کسی که در نماز جماعت شرکت می کند امر به طبیعی نماز که شامل این نماز جماعت بشود دارد یا ندارد، قطعا دارد، اقیموا الصلوة شامل این نماز جماعت هم می شود دیگر، شارع گفته یا نماز با قرائت بخوان یا نماز جماعت بخوان می شود عدل واجب دیگر، مسقط بودن نماز جماعت غیر معقول است، چون یک راه این است که شارع بگوید یا نماز با قرائت بخوان یا نماز با جماعت بخوان که می شود عدل واجب و می شود واجب تخییری، اما اگر این را نگوید بخواهد نماز جماعت مسقط وجوب باشد معنایش این است که ایها الناس کسانی که نماز جماعت نمی خوانند نماز با قرائت بخوانند، اما آنهایی که نماز با جماعت می خوانند آنها چی؟ آیا بر آنها واجب نیست نماز؟ اینکه نمی شود، پس حتما باید نماز جماعت خواندن بشود عدل واجب تخییری، معنا ندارد کسی که نماز جماعت می خواند اصلا وجوبش در حقش ساقط باشد، شارع اگر می خواست وجوب قرائت را در نماز یک وجوب استقلالی بداند می شد که بگوید نماز واجب است قرائت در نماز هم واجب استقلالی است برای کسی که در نماز جماعت شرکت نمی کند، این خوب است، کسی که در نماز جماعت شرکت می کند وجوب قرائت ندارد استقلالا، اما قرائت که وجوب استقلالی ندارد بلکه وجوبش ضمنی است وجوب ضمنی جعل مستقل ندارد بلکه جعل می شود به تبع جعل وجوب نماز مع القراءة، به مردم می گویند ایها الناس باید نماز با قرائت بخوانید یا نماز جماعت بخوانید، می شود عدل واجب تخییری دیگر، این نماز جماعت که نمی تواند مسقط بشود نسبت به وجوب نماز مع القراءة، و الا معنایش این است که کسانی که نماز جماعت نمی خوانید شماها باید نماز بخوانید مع القراءة، اما کسانی که نماز جماعت می خوانند چطور؟ آیا آنها نماز در حقشان واجب نیست و مستحب است؟ شما جز عدل واجب تخییری تصویر دیگری نمی توانید داشته باشید در اینجا.

بله می توانید یک فرضهایی را مطرح کنید که محذور دارد، بگوئید کسانی که نماز جماعت نمی خوانند باید نماز با قرائت بخوانند و کسانی که نماز با قرائت نمی خوانند باید جماعت بخوانند، اگر بخواهید مسقط قرار بدهید باید دو طرفه باشد و اینجور بگوئید، کسانی که نماز جماعت نمی خوانند باید نماز با قرائت بخوانند، خوب کسانی که نماز جماعت می خوانند که نمی شود گفت تکلیف ندارند لذا باید نسبت به آنها هم اینجور بگوئید که کسانی که نماز با قرائت فرادی نمی خوانند باید نماز با جماعت بخوانند، این معنایش این است که کسانی که اصلا نماز جماعت نمی خوانند هم وجوب نماز مع القراءة فرادی در حقشان فعلی است چون نماز جماعت نمی خوانند، و هم نماز جماعت در حقشان فعلی است چون نماز مع القراءة فرادی نمی خوانند، این هم که نمی شود که دو تا وجوب فعلی در حق بی نمازها باشد، نمی شود گفت بی نماز دو تا تکلیف فعلی دارد و بخاطر مخالفت این دو تکلیف فعلی دو تا استحقاق عقاب دارد، اینها محتمل نیست، پس متعین است که واجب تخییری بشود، نماز مع القراءة فرادی او صلاة الجماعة واجب است بر هر مکلفی، لذا نماز جماعت می شود عدل واجب تخییری، مقتضای قاعده این است که کسی که نمی تواند نماز فرادی مع القراءة الصحیحه بخواند متعین می شود بر او عدل الواجب که عبارت است از نماز جماعت، بله اگر نماز جماعت عدل واجب نبود بلکه فقط مسقط بود برای وجوب قرائت کسی که عاجز است از قرائت صحیحه لازم نبود اتیان به مسقط بکند، بلکه می گفت خدایا اگر من نماز جماعت شرکت نکنم مکلف می شوم به قرائت و تکلیف هم مشروط به قدرت است لذا به خاطر عجز مخالفت می کنم با این وجوب قرائت و هیچ عقابی ندارم. تتمة الکلام ان شاء الله روز شنبه.